

تقسیم جزای نقدی و لزوم تقدیم دادخواست؛ تحلیلی بر ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری

محمد رضا عابدینی راد

دانشجوی دکترا تخصصی حقوق خصوصی

(Mr.abedini.r@gmail.com)

چکیده:

تقسیم جزای نقدی یکی از مهم‌ترین نهادهای پیش‌بینی‌شده در مرحله اجرای احکام کیفری است که با هدف ایجاد تعادل میان ضرورت اجرای مجازات و رعایت وضعیت مالی محکوم‌علیه در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است. با وجود صراحت نسبی مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ این قانون، در رویه قضایی درباره نحوه طرح درخواست تقسیم اختلاف نظر وجود دارد. گروهی با استناد به استعمال عبارت «دعوی تقسیم جزای نقدی» در تبصره ماده ۵۳۰، تقدیم دادخواست را لازمه رسیدگی دانسته‌اند؛ در مقابل، گروهی دیگر با تکیه بر ماهیت اجرایی این نهاد و کاربرد واژه «تقاضا» در مواد یادشده، صرف درخواست محکوم‌علیه را برای آغاز رسیدگی کافی می‌دانند.

مقاله حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با اتکا به اصول تفسیر قوانین، ساختار قانون آیین دادرسی کیفری، مبانی آیین دادرسی و رویه‌های تفسیری موجود، این پرسش را بررسی می‌کند که آیا الزام محکوم‌علیه به تقدیم دادخواست، مستند قانونی دارد یا خیر. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اختلاف موجود، بیش از آنکه ناشی از تعارض واقعی مقررات باشد، حاصل خلط میان مفهوم ماهوی «دعوا» و مفهوم شکلی «دادخواست» است. از بررسی مجموعه مقررات مرتبط چنین برمی‌آید که تقسیم جزای نقدی، نهادی وابسته به اجرای حکم کیفری است و رسیدگی به آن، جز در صورت تصریح قانون، تابع تشریفات عمومی اقامه دعوا نیست. بر این اساس، الزام محکوم‌علیه به تقدیم دادخواست، نه با ظاهر مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ و نه با اصول حاکم بر تفسیر مقررات شکلی سازگاری کامل ندارد.

واژگان کلیدی: جزای نقدی، تقسیم، اجرای احکام کیفری، ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری، دادخواست، دعوا.

مقدمه

جزای نقدی از جمله مجازات‌هایی است که در دهه‌های اخیر، به دلیل آثار منفی کمتر نسبت به مجازات‌های سالب آزادی، جایگاه گسترده‌تری در سیاست جنایی ایران یافته است. با این حال، کارآمدی این مجازات زمانی تحقق می‌یابد که اجرای آن با وضعیت اقتصادی محکوم‌علیه نیز متناسب باشد؛ زیرا الزام شخص ناتوان به پرداخت یکجای جزای نقدی، نه تنها وصول مؤثر محکوم‌به را تضمین نمی‌کند، بلکه ممکن است به تبدیل مجازات یا ایجاد آثار اجتماعی نامطلوب بینجامد. به همین دلیل، قانون‌گذار در مواد ۵۲۹ تا ۵۳۲ قانون آیین دادرسی کیفری، امکان تقسیط جزای نقدی را به عنوان یکی از ابزارهای اجرای مؤثر احکام کیفری پیش‌بینی کرده است.

با وجود این، نحوه آغاز رسیدگی به درخواست تقسیط، از زمان تصویب قانون تاکنون محل اختلاف بوده است. منشأ اصلی این اختلاف، تفاوت ادبیات به‌کاررفته در مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ است. در حالی که قانون‌گذار در متن این مواد از تعبیر «تقاضای تقسیط» استفاده کرده، در تبصره ماده ۵۳۰ اصطلاح «دعوی تقسیط جزای نقدی» را به کار برده است. همین تفاوت، زمینه دو برداشت متفاوت را فراهم ساخته است؛ برخی دادگاه‌ها این عبارت را دال بر لزوم تقدیم دادخواست دانسته‌اند و برخی دیگر، با توجه به ماهیت اجرایی موضوع، چنین الزامی را نپذیرفته‌اند.

اختلاف یادشده صرفاً یک بحث شکلی نیست، بلکه آثار عملی مهمی بر حقوق محکوم‌علیه، سرعت اجرای احکام کیفری و وحدت رویه محاکم دارد. پذیرش لزوم دادخواست، مستلزم تحمل تشریفات آیین دادرسی مدنی، تشکیل پرونده مستقل و افزایش زمان رسیدگی خواهد بود؛ در حالی که عدم لزوم دادخواست، فرآیند اجرای حکم را تسهیل می‌کند. از این‌رو، تعیین برداشت صحیح از قانون، افزون بر اهمیت نظری، آثار عملی قابل توجهی نیز در نظام اجرای احکام کیفری دارد.

پژوهش حاضر بر آن است تا با تحلیل ساختار قانون، اصول تفسیر مقررات شکلی، بررسی جایگاه تقسیط جزای نقدی در نظام اجرای احکام کیفری و ارزیابی دیدگاه‌های مطرح در دکترین و رویه، به این پرسش پاسخ دهد که آیا رسیدگی به تقاضای تقسیط جزای نقدی، مستلزم تقدیم دادخواست است یا صرف درخواست محکوم‌علیه برای آغاز رسیدگی کفایت می‌کند. فرضیه اصلی مقاله آن است که تقسیط جزای نقدی، از حیث ماهیت حقوقی، بخشی از فرآیند اجرای حکم کیفری است و در نبود نص صریح، نمی‌توان تشریفات اقامه دعوا در آیین دادرسی مدنی را به آن تسری داد.

گفتار اول:

ماهیت حقوقی تقسیط جزای نقدی و جایگاه آن در نظام اجرای احکام کیفری

نقطه آغاز تحلیل حاضر، تعیین ماهیت حقوقی تقسیط جزای نقدی است؛ زیرا پاسخ به پرسش اصلی مقاله، تا حد زیادی تابع پاسخ به این مسئله است که آیا تقسیط، یک دعوی مستقل محسوب می‌شود یا صرفاً یکی از تصمیمات مرتبط با اجرای حکم کیفری است. در واقع، پیش از بررسی تشریفات آغاز رسیدگی، باید روشن شود که اساساً این نهاد در کدام بخش از نظام دادرسی قرار می‌گیرد.

بررسی ساختار قانون آیین دادرسی کیفری نشان می‌دهد که قانون‌گذار مقررات مربوط به تقسیط جزای نقدی را در فصل اجرای احکام کیفری پیش‌بینی کرده است، نه در بخش مربوط به رسیدگی‌های کیفری یا مقررات آیین دادرسی مدنی. این نحوه تنظیم، صرفاً یک تقسیم‌بندی شکلی نیست؛ بلکه بیانگر آن است که مقنن، تقسیط را ادامه فرآیند اجرای حکم دانسته است. هنگامی که دادگاه با درخواست تقسیط مواجه می‌شود، دیگر اختلافی درباره وقوع جرم، انتساب رفتار مجرمانه یا میزان مجازات وجود ندارد؛ این موضوعات در رأی قطعی تعیین تکلیف شده‌اند و آنچه باقی مانده، صرفاً نحوه اجرای همان حکم است.

از منظر نظری نیز، میان مرحله رسیدگی و مرحله اجرای حکم تفاوتی بنیادین وجود دارد. در مرحله رسیدگی، دادگاه وظیفه احراز حق، تعیین مسئولیت و صدور حکم را بر عهده دارد؛ اما در مرحله اجرا، اصل حق و تکلیف مفروض است و مرجع قضایی تنها درباره شیوه تحقق مفاد حکم تصمیم می‌گیرد. بر همین مبنا، تصمیم دادگاه در خصوص تقسیط جزای نقدی، متضمن ایجاد یا زوال حق جدید نیست، بلکه ناظر بر تنظیم کیفیت اجرای مجازاتی است که پیش‌تر به موجب حکم قطعی تعیین شده است.

نتیجه منطقی این تحلیل آن است که تقسیط جزای نقدی را باید یکی از نهادهای اجرایی دانست، نه یک دعوای مستقل به مفهوم مصطلح آیین دادرسی مدنی. این نتیجه، نقش تعیین‌کننده‌ای در پاسخ به پرسش اصلی مقاله دارد؛ زیرا اگر موضوع در قلمرو اجرای حکم قرار گیرد، اصل بر آن است که تشریفات خاص اقامه دعوا بر آن حاکم نباشد، مگر آنکه قانون‌گذار به صراحت خلاف آن را مقرر کرده باشد.

گفتار دوم:

تحلیل تفسیری مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری و آثار آن بر نحوه طرح درخواست تقسیط

تعیین ماهیت اجرایی تقسیط جزای نقدی، هرچند گام مهمی در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش است، اما به تنهایی برای رفع اختلاف موجود کافی نیست. منشأ اصلی اختلاف رویه را باید در نحوه تفسیر مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری جست‌وجو کرد. به‌ویژه آنکه قانون‌گذار در این دو ماده از تعبیر متفاوتی استفاده کرده است؛ در متن مواد از «تقاضای تقسیط» سخن گفته، اما در تبصره ماده ۵۳۰ عبارت «دعوای تقسیط جزای نقدی» را به کار برده است. همین تفاوت در ادبیات تقنینی، زمینه برداشت‌های متفاوت را در رویه قضایی فراهم ساخته است.

مبحث نخست: تحلیل مفهومی «تقاضا»، «دعوا» و «دادخواست»

نخستین گام در تفسیر صحیح مقررات، تفکیک مفاهیمی است که در ادبیات حقوقی گاه به اشتباه مترادف تلقی می‌شوند. در اصطلاح حقوقی، «دعوا» عبارت از درخواست حمایت قضایی نسبت به یک حق یا وضعیت حقوقی است، در حالی که «دادخواست» وسیله و قالب شکلی اقامه بسیاری از دعاوی حقوقی محسوب می‌شود. بنابراین، رابطه این دو مفهوم، رابطه تساوی نیست؛ هر دادخواست متضمن طرح دعواست، اما هر دعوا الزاماً با دادخواست اقامه نمی‌شود.

در حقوق کیفری نیز نمونه‌های متعددی وجود دارد که رسیدگی قضایی بدون تقدیم دادخواست آغاز می‌شود. شکایت کیفری، اعلام جرم از سوی ضابطان یا تعقیب دادستان، همگی از مصادیق مراجعه به مرجع قضایی هستند، بدون آنکه تابع تشریفات

دادخواست باشند. بنابراین، صرف استفاده قانون‌گذار از واژه «دعوا» را نمی‌توان دلیل قطعی بر لزوم تقدیم دادخواست دانست؛ مگر آنکه قانون در همان مورد، چنین الزامی را به صراحت مقرر کرده باشد. از سوی دیگر، ماده ۵۲۹ و صدر ماده ۵۳۰ به طور صریح از «تقاضای تقسیط» سخن گفته‌اند. انتخاب این واژه نمی‌تواند بی‌هدف تلقی شود. اصل بر آن است که قانون‌گذار الفاظ را با دقت انتخاب می‌کند و تفاوت میان «تقاضا» و «دادخواست» نیز از منظر حقوقی دارای آثار متفاوت است. از این رو، نمی‌توان بدون وجود نص روشن، مفهوم «تقاضا» را به «دادخواست» توسعه داد.

مبحث دوم: تفسیر هماهنگ مواد ۵۲۹ و ۵۳۰

یکی از اصول پذیرفته‌شده در تفسیر قوانین، اصل هماهنگی درون‌متنی است. مطابق این اصل، مقررات یک قانون باید به گونه‌ای تفسیر شوند که با یکدیگر سازگار بوده و هیچ‌یک بی‌اثر یا زائد نشود. در موضوع حاضر، اگر تبصره ماده ۵۳۰ به گونه‌ای تفسیر شود که تقدیم دادخواست را الزامی بداند، عبارات «تقاضای تقسیط» در ماده ۵۲۹ و صدر ماده ۵۳۰ عملاً فاقد اثر مستقل خواهند شد؛ زیرا در هر حال، آغاز رسیدگی منوط به دادخواست خواهد بود. چنین برداشتی با اصل تفسیر هماهنگ سازگار نیست. در مقابل، اگر مقصود از «دعوی تقسیط» در تبصره را استقلال موضوع تقسیط از رسیدگی کیفری بدانیم، میان تمام اجزای مقررات هماهنگی برقرار می‌شود. در این صورت، «دعوا» ناظر بر استقلال موضوع رسیدگی خواهد بود، نه بر تشریفات آغاز آن. این تفسیر، هم با جایگاه تقنینی مواد مزبور و هم با فلسفه پیش‌بینی نهاد تقسیط سازگارتر به نظر می‌رسد.

مبحث سوم: اصل قانونی بودن تشریفات دادرسی

یکی از اصول بنیادین آیین دادرسی آن است که تشریفات، برخلاف قواعد ماهوی، قابل توسعه از طریق تفسیر نیستند. اشخاص تنها زمانی مکلف به رعایت تشریفات خاص هستند که قانون آن را به صراحت مقرر کرده باشد. این اصل، تضمین‌کننده حق دسترسی به دادگستری و مانع ایجاد موانع شکلی بدون مجوز قانونی است.

با اعمال این اصل در موضوع مورد بحث، این پرسش مطرح می‌شود که آیا قانون‌گذار در مواد ۵۲۹ و ۵۳۰، محکوم‌علیه را صریحاً مکلف به تقدیم دادخواست کرده است؟ پاسخ منفی است. قانون تنها از «تقاضا» و در یک مورد از «دعوا» سخن گفته، اما هیچ‌گاه اصطلاح «دادخواست» را به کار نبرده و تشریفات اقامه دعوا را نیز بیان نکرده است.

از این رو، الزام به تقدیم دادخواست، در واقع افزودن قیدی به قانون از طریق تفسیر است؛ امری که با اصل قانونی بودن تشریفات دادرسی سازگار نیست. در نظام حقوقی، دادرس مجاز به ایجاد تشریفات جدید نیست، بلکه صرفاً باید تشریفات را اعمال کند که قانون‌گذار پیش‌بینی کرده است.

مبحث چهارم: هدف قانون‌گذار از پیش‌بینی نهاد تقسیط

تحلیل غایی مقررات نیز همین نتیجه را تأیید می‌کند. قانون‌گذار با پیش‌بینی امکان تقسیط جزای نقدی، درصدد ایجاد تعادل میان دو مصلحت بوده است؛ از یک سو، اجرای مؤثر مجازات و تضمین وصول جزای نقدی، و از سوی دیگر، جلوگیری از تحمیل آثار نامتناسب بر محکوم‌علیه‌ای که توان پرداخت یکجای محکوم‌به را ندارد.

تحمیل تشریفات اضافی، مانند الزام به تقدیم دادخواست و تشکیل پرونده مستقل، با این هدف سازگار نیست. چنین برداشتی نه تنها روند اجرای حکم را طولانی‌تر می‌کند، بلکه ممکن است محکوم‌علیه را از استفاده از نهادهای که قانون برای حمایت از او پیش‌بینی کرده، بازدارد. از این رو، تفسیری که امکان رسیدگی به درخواست تقسیط را بدون تشریفات غیرضروری فراهم سازد، با فلسفه قانون هماهنگی بیشتری دارد.

گفتار سوم: نقد دیدگاه‌های موجود و ارائه تفسیر برگزیده

اختلاف رویه در خصوص لزوم یا عدم لزوم تقدیم دادخواست، بیش از آنکه ناشی از ابهام در متن قانون باشد، حاصل تفاوت در شیوه تفسیر مقررات است. بررسی آرای محاکم و دیدگاه‌های مطرح در عمل نشان می‌دهد که دو برداشت عمده از مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری وجود دارد. برداشت نخست، تقسیط جزای نقدی را دعوی مستقل تلقی کرده و آن را مشمول قواعد عمومی اقامه دعوا می‌داند. برداشت دوم، این نهاد را از شئون اجرای حکم کیفری دانسته و معتقد است که صرف درخواست محکوم‌علیه برای آغاز رسیدگی کفایت می‌کند. برای دستیابی به تفسیر صحیح، لازم است مبانی هر دو دیدگاه مورد ارزیابی قرار گیرد.

مبحث نخست: بررسی دیدگاه قائلان به لزوم تقدیم دادخواست

مهم‌ترین دلیل این گروه، عبارت «دعوی تقسیط جزای نقدی» در تبصره ماده ۵۳۰ است. به اعتقاد آنان، هرچا قانون‌گذار از اصطلاح «دعوا» استفاده کرده باشد، اصل بر آن است که رسیدگی تابع قواعد عمومی آیین دادرسی مدنی باشد؛ بنابراین، آغاز رسیدگی نیز باید از طریق تقدیم دادخواست صورت گیرد.

این استدلال در نگاه نخست قابل توجه است؛ زیرا در بسیاری از مقررات حقوقی، طرح دعوا با تقدیم دادخواست همراه است. با این حال، پذیرش این برداشت مستلزم اثبات آن است که میان «دعوا» و «دادخواست» ملازمه‌ای قطعی وجود دارد؛ در حالی که چنین ملازمه‌ای در نظام حقوقی ایران قابل احراز نیست. قانون در موارد متعدد، رسیدگی به موضوعات قضایی را بدون دادخواست نیز پیش‌بینی کرده و صرف استفاده از واژه «دعوا» را نمی‌توان دلیل کافی بر لزوم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی دانست.

افزون بر این، این دیدگاه پاسخ روشنی به علت استفاده هم‌زمان قانون‌گذار از واژه «تقاضا» در مواد ۵۲۹ و صدر ماده ۵۳۰ ارائه نمی‌کند. اگر اراده قانون‌گذار بر الزام به تقدیم دادخواست استوار بود، انتظار می‌رفت در تمام مقررات مرتبط، از ادبیات واحدی استفاده شود.

مبحث دوم: ارزیابی دیدگاه قائلان به کفایت درخواست

برداشت دوم بر این مبنا استوار است که تقسیط جزای نقدی بخشی از فرآیند اجرای حکم کیفری است و تصمیم دادگاه در این مرحله، تغییری در اصل محکومیت ایجاد نمی‌کند. در نتیجه، رسیدگی به آن از جنس تصمیمات اجرایی است و نه رسیدگی ترافعی به معنای مصطلح.

این دیدگاه علاوه بر آنکه با جایگاه مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ در قانون هماهنگ است، با فلسفه پیش‌بینی نهاد تقسیط نیز سازگاری بیشتری دارد. قانون‌گذار این نهاد را برای تسهیل اجرای مجازات و جلوگیری از آثار نامتناسب ناشی از ناتوانی مالی محکوم‌علیه ایجاد کرده است. تحمیل تشریفات اضافی، از جمله الزام به تقدیم دادخواست، می‌تواند این هدف را با دشواری مواجه سازد.

البته باید توجه داشت که پذیرش این نظریه به معنای حذف نظارت قضایی نیست. دادگاه همچنان مکلف است وضعیت مالی محکوم‌علیه، میزان محکومیت، امکان پرداخت اقساط و سایر اوضاع و احوال مؤثر را بررسی کند. بنابراین، تفاوت دو دیدگاه صرفاً در شیوه آغاز رسیدگی است، نه در کیفیت بررسی قضایی.

مبحث سوم: نسبت تقسیط جزای نقدی با دعوای اعسار

یکی از دلایل شکل‌گیری برداشت نخست، شباهت ظاهری تقسیط جزای نقدی با دعوای اعسار است. در هر دو نهاد، شخص مدعی ناتوانی مالی است و خواستار پرداخت تدریجی می‌شود. همین شباهت سبب شده است که برخی محاکم، قواعد اعسار را بر تقسیط جزای نقدی نیز حاکم بدانند.

با وجود این، قیاس میان این دو نهاد از منظر حقوقی با دشواری‌هایی روبه‌رو است. مقایسه تقسیط جزای نقدی با دعوای اعسار نیز نشان می‌دهد که هرچند این دو نهاد از حیث نتیجه عملی شباهت‌هایی دارند، اما پیشینه فقهی، اعسار را ناتوان شدن مدیون از ادای دین خود بر اثر تنگ‌دستی قلمداد نموده و دین عبارت است از مالی کلی که ذمه فرد به سببی از اسباب به آن مشغول است که جزای نقدی از دایره شمول آن خارج است. در نگاه قانونگذار نیز اعسار نهادی است که برای روابط مالی و محکومیت‌های مالی و عجز از پرداخت دیون پیش‌بینی شده و مقررات خاص خود را از حیث شرایط، ادله اثبات و تشریفات رسیدگی دارد. در مقابل در جزای نقدی که هدف آن تنبیه مرتکب است و در صورت عجز از آن بازداشت بدل از جزای نقدی پیش‌بینی شده است موضوع اعسار مصداق ندارد. تقسیط جزای نقدی ناظر به اجرای یک مجازات کیفری است و در چارچوب مقررات اجرای احکام کیفری اعمال می‌شود. تفاوت در ماهیت، هدف و قلمرو این دو نهاد، مانع از آن است که صرفاً به دلیل شباهت در نتیجه، قواعد یکی بر دیگری تسری یابد.

به بیان دیگر، وحدت نتیجه، دلیل بر وحدت ماهیت نیست. ممکن است دو نهاد حقوقی هر دو به پرداخت اقساطی منتهی شوند، اما آثار و تشریفات آنها تابع مبانی تقنینی متفاوت باشد.

مبحث چهارم: نظریه برگزیده

با جمع‌بندی مباحث پیشین، به نظر می‌رسد تفسیر منطبق با ساختار قانون آن است که رسیدگی به تقاضای تقسیط جزای نقدی، نیازمند تقدیم دادخواست نباشد. این نتیجه نه صرفاً بر مبنای سکوت قانون، بلکه بر پایه مجموعه‌ای از قرائن تفسیری استوار است؛ از جمله جایگاه مقررات در فصل اجرای احکام کیفری، استعمال مکرر واژه «تقاضا» در متن قانون، اصل قانونی بودن تشریفات دادرسی، اصل تفسیر هماهنگ و هدف قانون‌گذار از پیش‌بینی نهاد تقسیط.

در واقع، منشأ اصلی اختلاف رویه را باید در خلط میان دو مفهوم «استقلال رسیدگی» و «تشریفات آغاز رسیدگی» جست‌وجو کرد. تبصره ماده ۵۳۰ بر استقلال موضوع تقسیط تأکید دارد، اما از آن نمی‌توان الزام به تقدیم دادخواست را استنباط کرد. استقلال رسیدگی به این معنا است که موضوع تقسیط در فرآیندی جداگانه بررسی شود، نه آنکه لزوماً تابع همه تشریفات آیین دادرسی مدنی باشد.

بر این اساس، می‌توان گفت که قانون‌گذار خواسته است میان حفظ اقتدار اجرای احکام کیفری و رعایت وضعیت اقتصادی محکوم‌علیه تعادل برقرار کند. تفسیری که بدون وجود نص، تشریفات جدیدی بر این فرآیند تحمیل کند، با این هدف سازگار به نظر نمی‌رسد.

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی این پژوهش آن بود که آیا رسیدگی به تقاضای تقسیط جزای نقدی موضوع ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری، مستلزم تقدیم دادخواست است یا صرف درخواست محکوم‌علیه برای آغاز رسیدگی کفایت می‌کند. بررسی این پرسش نشان داد که اختلاف موجود در رویه قضایی، بیش از آنکه ناشی از تعارض واقعی میان مواد قانونی باشد، ریشه در تفاوت برداشت از مفاهیم به‌کاررفته در مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ قانون آیین دادرسی کیفری دارد.

تحلیل ساختار قانون نشان داد که مقررات مربوط به تقسیط جزای نقدی در فصل اجرای احکام کیفری قرار گرفته‌اند. این جایگاه تقنینی، مؤید آن است که قانون‌گذار تقسیط را نه به عنوان دعوایی مستقل در معنای مصطلح آیین دادرسی مدنی، بلکه به عنوان یکی از تصمیمات مرتبط با اجرای حکم کیفری پیش‌بینی کرده است. از این‌رو، مرجع رسیدگی در این مرحله، درباره اصل محکومیت یا میزان مجازات تصمیم‌گیری نمی‌کند، بلکه صرفاً کیفیت اجرای حکمی را که پیش‌تر قطعیت یافته است، مورد بررسی قرار می‌دهد.

همچنین بررسی الفاظ قانون نشان داد که قانون‌گذار در متن مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ از اصطلاح «تقاضا» استفاده کرده و تنها در تبصره ماده ۵۳۰ از تعبیر «دعوی تقسیط جزای نقدی» بهره گرفته است. این تفاوت در ادبیات تقنینی، منشأ برداشت‌های متفاوت شده است؛ اما با استفاده از اصول پذیرفته‌شده تفسیر قوانین، به‌ویژه اصل تفسیر هماهنگ و اصل قانونی بودن

تشریفات دادرسی، می‌توان این تعارض ظاهری را برطرف کرد. استعمال واژه «دعوا» به‌تنهایی برای اثبات لزوم تقدیم دادخواست کافی نیست؛ زیرا میان مفهوم ماهوی دعوا و قالب شکلی دادخواست، ملازمه‌ای قطعی وجود ندارد.

از سوی دیگر، مقایسه تقسیط جزای نقدی با دعوی اعسار نیز نشان داد که هرچند این دو نهاد از حیث نتیجه عملی شباهت‌هایی دارند، اما پیشینه فقهی، اعسار را ناتوان شدن مدیون از ادای دین خود بر اثر تنگ‌دستی قلمداد نموده و دین عبارت است از مالی کلی که ذمه فرد به سببی از اسباب به آن مشغول است که جزای نقدی از دایره شمول آن خارج است. در نگاه قانونگذار نیز اعسار نهادی است که برای روابط مالی و محکومیت‌های مالی و عجز از پرداخت دیون پیش‌بینی شده و مقررات خاص خود را از حیث شرایط، ادله اثبات و تشریفات رسیدگی دارد. در مقابل در جزای نقدی که هدف آن تنبیه مرتکب است و در صورت عجز از آن بازداشت بدل از جزای نقدی پیش‌بینی شده است موضوع اعسار مصداق ندارد. تقسیط جزای نقدی ناظر به اجرای یک مجازات کیفری است و در چارچوب مقررات اجرای احکام کیفری اعمال می‌شود. تفاوت در ماهیت، هدف و قلمرو این دو نهاد، مانع از آن است که صرفاً به دلیل شباهت در نتیجه، قواعد یکی بر دیگری تسری یابد. بنابراین، صرف شباهت در نتیجه، مجوز تسری قواعد شکلی یکی به دیگری نیست.

بررسی عملی موضوع نیز بیانگر آن است که الزام محکوم‌علیه به تقدیم دادخواست، افزون بر آنکه مستند صریح قانونی ندارد، با فلسفه پیش‌بینی نهاد تقسیط نیز هماهنگ نیست. قانون‌گذار این نهاد را برای تسهیل اجرای مجازات، کاهش آثار نامتناسب ناشی از ناتوانی مالی و افزایش امکان وصول جزای نقدی پیش‌بینی کرده است. تحمیل تشریفات اضافی، مانند تقدیم دادخواست و تشکیل پرونده مستقل، می‌تواند این اهداف را با دشواری مواجه سازد و موجب اطاله فرآیند اجرای حکم شود. با این حال، پذیرش عدم لزوم دادخواست نباید به معنای کاهش دقت در رسیدگی تلقی شود. دادگاه همچنان مکلف است توانایی مالی محکوم‌علیه، میزان محکومیت، وضعیت اموال، امکان پرداخت اقساط و سایر اوضاع و احوال مؤثر را به‌دقت بررسی کند. بنابراین، حذف تشریفات شکلی، به معنای حذف نظارت قضایی نیست؛ بلکه صرفاً ناظر بر ساده‌سازی شیوه آغاز رسیدگی است.

بر این اساس، نظریه برگزیده این پژوهش آن است که تقاضای تقسیط جزای نقدی، با توجه به ماهیت اجرایی آن، اصولاً نیازمند تقدیم دادخواست نیست و صرف درخواست محکوم‌علیه برای آغاز رسیدگی کفایت می‌کند؛ مگر آنکه قانون‌گذار در آینده به‌طور صریح تشریفات دیگری را مقرر سازد. این تفسیر، علاوه بر آنکه با ساختار قانون آیین دادرسی کیفری و اصول تفسیر مقررات شکلی هماهنگ است، اهداف تقنینی نهاد تقسیط را نیز بهتر تأمین می‌کند.

پیشنهادهای تقنینی:

- با وجود آنکه تفسیر فوق از مجموع مقررات قابل استنباط است، اختلاف رویه موجود نشان می‌دهد که نحوه نگارش مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ از شفافیت کافی برخوردار نیست. از این‌رو، پیشنهاد می‌شود:
- قانون‌گذار در اصلاحات آتی، به‌صراحت نحوه طرح درخواست تقسیط جزای نقدی و تشریفات آن را مشخص کند.
- اصطلاحات به‌کاررفته در مواد ۵۲۹ و ۵۳۰ یکسان‌سازی شود تا از برداشت‌های متفاوت جلوگیری گردد.

- در صورت استمرار اختلاف رویه، صدور رأی وحدت رویه یا تصویب تفسیر قانونی می‌تواند موجب ایجاد وحدت در عملکرد محاکم شود.

منابع

الف) قوانین و مقررات

- قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲، با اصلاحات و الحاقات بعدی.
- قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲، با اصلاحات و الحاقات بعدی.
- قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مصوب ۱۳۹۴.
- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، مصوب ۱۳۷۹.

ب) نظریات مشورتی و رویه قضایی

- نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه، شماره ۱۲۱/۹۵/۷، مورخ ۳۰/۱/۱۳۹۵، در پاسخ به سؤال درباره لزوم یا عدم لزوم تقدیم دادخواست برای تقسیط جزای نقدی. این نظریه تصریح می‌کند که صدور رأی درباره تقسیط جزای نقدی مستلزم تقدیم دادخواست نیست.

ج) کتاب‌ها

- آخوندی، محمود. آیین دادرسی کیفری. تهران: انتشارات میزان، آخرین چاپ.
- آشوری، محمد. آیین دادرسی کیفری. تهران: انتشارات سمت، آخرین چاپ.
- خالقی، علی. آیین دادرسی کیفری. تهران: انتشارات شهر دانش، آخرین چاپ.
- شمس، عبدالله. آیین دادرسی مدنی، جلد اول. تهران: انتشارات دراک، آخرین چاپ.
- اردبیلی، محمدعلی. حقوق جزای عمومی، جلد سوم. تهران: انتشارات میزان، آخرین چاپ.
- گلدوزیان، ایرج. بایسته‌های حقوق جزای عمومی. تهران: انتشارات میزان، آخرین چاپ.
- مهاجرى، علی. شرح قانون آیین دادرسی کیفری. تهران: انتشارات فکرسازان، آخرین چاپ.